

قریبت ملت به یاری قدرت؟

مهدی غنی

نگاهی به اندیشه‌های محمد علی فروغی ذکاءالملک

۱۷۲

محمد علی فروغی (۱۲۵۴ - ۱۳۲۱ شمسی) یکی از اهالی فرهنگ و سیاست در دوران معاصر کشور ماست که تصویرهای گوناگونی از او وجود دارد. برخی او را صرفاً به عنوان سیاستمداری می‌شناسند که در انتقال قدرت از قاجار به پهلوی و تداوم آن در شهریور ۱۳۲۰ نقش مهمی ایفا کرد. برخی نیز او را از اهالی فرهنگ و با سیر حکمت در اروپا و دیوان عمر خیام و تألیفات دیگرش می‌شناسند. برخی او را از اعضای فراماسون و از شخصیت‌های انگلوفیل می‌شمرند که همواره مجری سیاست‌های بیگانه بوده است. حسین فردوست از او به عنوان رئیس لژ فراماسونری ایران، واسطه انگلیسی‌ها با رضاخان، عامل به قدرت رسیدن وی، خارج کردن او از ایران در ۱۳۲۰ و به سلطنت رساندن پسرش محمدرضا شاه یاد کرده است^۱.

همچنین در جلد دوم کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، فروغی به عنوان شخصیتی کاملاً وابسته به انگلیس و عامل آنها معرفی شده است (صفحات ۳۵ تا ۴۵).

دیگرانی هم مانند اسماعیل راثین یا حسین ملکی زاوش او را از اعضای اصلی فراماسونری ایران و رئیس لژ بیداری دانسته‌اند. در اینکه فروغی همچون بسیاری رجال آن دوران وارد تشکیلات فراماسونری شده است به لحاظ تاریخی بحثی نیست اما به

۱. حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۸۴ و ۹۵.

نظر می‌آید داوری درباره شخصیت‌ها تنها با یک انگ و برچسب سیاسی ما را به واقعیت نزدیک نمی‌کند. هرچند این به یک عادت سیاسی تبدیل شده است که همه رفتار، پندار، گفتار و حتی نیت آدمیان را با یک برچسب سیاسی تحلیل کنیم و این کار را نشان از هوشیاری سیاسی بدانیم. در حالی که حتی اشخاص متمایل به سیاست‌های انگلیس و یا مدافع آن نیز طبقه‌بندی و تفاوت داشته‌اند و هر یک با انگیزه و تحلیلی کنش خود را تبیین و توجیه می‌کردند. دکتر قاسم غنی که خود سال‌ها با این نوع اشخاص از نزدیک سروکار داشت در خاطرات خود اشخاص معروف به انگلوفیل را به پنج دسته کاملاً متفاوت تقسیم می‌کند که هر کدام شخصیت و منش و روشی منفک از دیگری داشته‌اند.^۱

چند ساحتی

گذشته از اینکه همه آنها که به دولت‌های خارجی خوش‌بین بودند یکسان نبودند، فروغی تنها یک سیاستمدار نبود که بتوان در آن قالب او را گنجانند. شخصیت و کنش او ابعاد بسیار متفاوت و متنوعی داشت و از همین رو تصاویر مختلفی از او وجود دارد. معمول این است آنان که در حوزه قدرت و سیاست نقش‌آفرین می‌شوند کمتر به مسائل فرهنگ و اندیشه و اخلاق بها می‌دهند و دیپلوماسی و موازنه قدرت و نظامیگری و پول و ثروت در نظرشان تعیین‌کننده‌تر می‌آید. اندیشه‌ورزان و اهل فرهنگ نیز از معادلات قدرت و زدویندهای سیاسی فاصله می‌گیرند و دامن خود را بدان نمی‌آلایند. اما فروغی در این میان شخصیت ویژه‌ای دارد. او در طول عمر ۶۷ ساله خود تک ساحتی نبود. سیاست و فرهنگ را به موازات هم پی می‌گرفت. در حالی که در کاخ شاهی تاج بر سر رضاخان می‌نهاد، از فلسفه غافل نبود و می‌کوشید فیلسوفان را بشناسد و به جامعه خود بشناساند. در پست وزارت به امور اجرایی و سیاسی مشغول بود و همزمان به تصحیح دیوان شعرای بزرگی چون فردوسی و خیام و... سرگرم بود. این چند وجهی بودن او و درهم تنیدن عرصه سیاست و فرهنگ در فروغی عجیب شده بود. چنانکه در حوزه‌های خاص‌تر نیز این چند بعدی بودن را با خود داشت. در سیاست، در صحنه‌ها و نقش‌های متفاوت و گوناگونی حضور یافت. سه دوره در مجلس اول و دوم و سوم شرکت داشت و وکیل مردم شد. قانون‌گذاری را تجربه کرد و حتی به ریاست مجلس شورای ملی رسید. در دوران احمدشاه ریاست دیوان عالی تمیز یا دیوان عالی کشور را عهده‌دار شد. با روی کار آمدن رضاشاه فروغی اولین کابینه دوره پهلوی را در ۱۳۰۴ تشکیل داد.

همین کابینه بود که انتخابات مجلس مؤسسان را برگزار کرد و قاجاریه را از سلطنت خلع و آن را به سلسله پهلوی بخشید. مراسم تاجگذاری رضاخان نیز در چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ توسط دولت فروغی برگزار شد. در کابینه بعدی فروغی وزیر جنگ و سپس وزیر خارجه شد. در سال ۱۳۱۲ بار دیگر به نخست‌وزیری رسید و دو سال در این سمت باقی ماند.

چنانکه مشاهده می‌شود فروغی در عرصه سیاست در هر سه قوه مجریه، مقننه و قضاییه کار کرده و صاحب سمت بوده است.

فروغی همین تنوع و تکثر و چند بعدی بودن را در عرصه فرهنگ و ادب نیز به نمایش گذاشت. او هم دستی در فلسفه داشت و به شرح و تبیین فلسفه‌های غرب پرداخت. هم در نسخه‌های دیوان شاعران کهن ایران چون فردوسی و حافظ و خیام و سعدی تتبع و تحقیق می‌کرد. در حالی که در مدرسه علمیه با مدیریت مخبرالسلطنه هدایت فیزیک درس می‌داد، چندی بعد در دارالفنون برای تدریس تاریخ دعوت به کار شد. همچنین وی از فعالین عرصه مطبوعات شمرده می‌شود. فروغی در ۲۱ سالگی سردبیر و نویسنده و مترجم مجله هفتگی تربیت شد که پدرش آن را راه انداخته بود. این ادیب جوان به مدت یازده سال انتشار هفته‌نامه را ادامه داد.^۱

۱۷۴

عمق نگاه

زمستان سال گذشته کتابی منتشر شد با عنوان مقالات فروغی که زاویه دیگری برای شناخت این شخصیت ایرانی گشود. این کتاب دو جلدی مجموعه‌ای از مقاله‌ها، نامه‌ها و یادداشت‌های محمد علی فروغی (ذکاءالملک) را در دسترس خوانندگان قرار داد. این مقالات که هر کدام مربوط به موضوعی خاص و در زمانی متفاوت نگاشته شده است می‌تواند خواننده را با حال و هوای آن روزگار نگارنده آشنا کند. ضمن اینکه به دلیل خصوصی بودن نامه‌ها خواننده می‌تواند با دقت در محتوای آنها به اندیشه‌های باطنی و خلیقات واقعی فروغی پی ببرد. از این رو این مجموعه دو جلدی که جلد سومی نیز در پی خواهد داشت ارزشی ویژه پیدا می‌کند.

از جمله در جلد اول کتاب مطلبی از فروغی چاپ شده است با عنوان «ایران در ۱۹۱۹ میلادی» که نامه فروغی از فرنگ به ایران است.

این نامه در شرایطی نگاشته شده است که جنگ بین‌الملل اول به پایان رسیده،

۱. باقر عاقلی، ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰، انتشارات علمی، چاپ اول ۱۳۶۷.

کنفرانس صلح در پاریس شروع به کار کرده و فروغی همراه هیأتی به ریاست مشاورالممالک انصاری از سوی دولت ایران به این کنفرانس اعزام شده است. این دوران با قدرت گرفتن رضاخان و آغاز ورود او به صحنه سیاست همزمان است. مطلع نامه نشان می‌دهد که فروغی در این نوشته مکتوبات قلبی خود را نوشته نه اینکه مطالبی دیپلماتیک یا از روی مصلحت نگاشته باشد:

«این مشروحه را برای اطلاع خاطر دوستان صدیق می‌نویسم. انتشار این مطالب البته هر چه بیشتر بهتر؛ اما به طوری که معلوم نشود از طرف ما نوشته شده و رعایت احتیاط لازم نیست سفارش کنم. هرگاه مقتضی و لازم بود که بعضی از رجال هم مطلع شوند و بخوانند البته بعد از حصول اطمینان خاطر باید بشود که به عملیات ما در اینجا لطمه وارد نیاید.»^۱

پایان جنگ و تشکیل کنفرانس صلح

دولت آلمان در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ در جنگ جهانی اول شکست خورد. سپس در محلی در شمال فرانسه با متفقین پیروز قرارداد ترک مواضع امضا کرد. پس از آن دول پیروز بر آن شدند برای تقسیم مجدد مناطق تصرف شده و حل و فصل مناسبات فی‌مابین خود در پاریس گرد هم آیند. این گردهمایی به کنفرانس صلح پاریس معروف شد. این کنفرانس که ابتدا زیر نظارت شورایی مرکب از ده کشور متفق قرار داشت به تدریج با خروج کشورهای مختلف به سه قدرت بزرگ انگلیس، امریکا و فرانسه منحصر شد. آن روزها پاریس محل رفت و آمد مقامات سیاسی از کشورهای مختلف جهان بود که هر کدام در پی آن بودند که منافع کشور خود را در تقسیم مجدد جهان تحکیم و تثبیت کنند. روزنامه‌نگاران، سیاستمداران و دیپلمات‌های مختلف در این شهر که عروس اروپا نام گرفته بود جمع شده بودند. فروغی نیز یکی از این دیپلمات‌ها بود. ایران در این زمان دستخوش حوادث بسیاری بود. احمدشاه قاجار پادشاه بود و وثوق‌الدوله (عاقد قرارداد معروف ۱۹۱۹) صدراعظم و نصرت‌الدوله فیروز (عامل دیگر قرارداد ۱۹۱۹) وزارت خارجه را بر عهده داشت. در این زمان فروغی مدت شش ماه در اروپا همراه هیأت یادشده معطل مانده بودند و چنانچه این نامه نشان می‌دهد از سوی دولت ایران هیچ دستورالعملی برای آنها صادر نشده بود که چه مشی و برنامه‌ای را در پیش گیرند. سرانجام نیز ایران را در کنفرانس صلح نپذیرفتند و این هیأت به ایران برگشت. اما این



● محمد علی فروغی (ذکاء الملک)

نامه حاوی نکات بسیار جالب و ارزنده‌ای است که گوشه‌هایی از تاریخ ایران را باز می‌نماید.

در این دوران انگلیس به عنوان یکه‌تاز دنیا و ابرقدرتی بی‌رقیب جلوه می‌کرد. انگلیس و متفقین خود را فاتح جنگ جهانی می‌دیدند. هندوستان تحت سلطه انگلیس بود و پس از جنگ به سایر کشورها نیز چشم طمع دوخته بودند. اغلب سیاستمداران دنیا در قبال قدرت انگلیس خود را حقیر و ناچیز می‌شمردند. در میان ایرانیان نیز این شعر زبان زد بود که:

در کف شیر نر خونخواره‌ای جز به تسلیم و رضا کو چاره‌ای
اغلب دولتمردان ایرانی نیز راهی جز کسب رضایت انگلیس نمی‌دیدند، چرا که گمان می‌کردند هر آنچه لندن بخواهد همان خواهد شد. وقوع انقلاب شوروی در سال ۱۹۱۷ و درگیر شدن این کشور به مسائل داخلی خودش نیز مزید بر علت شده و بیشتر به یکه‌تاز بودن انگلیس در عرصه بین‌المللی کمک کرد.

مذاکرات غیرشفاف و بانندی

همزمان با اعزام فروغی و هیأت همراه به اروپا، دولتمردان ایران با انگلیس مذاکراتی

را آغاز کرده بودند. اصل ایده قرارداد ۱۹۱۹ را لرد کرزن، نایب‌السلطنه انگلیس در هند، داده و بررسی کاکس در مشورت با وثوق‌الدوله مفاد آن را تهیه کرده بود. آنها درصدد بودند این قرارداد را که ایران را در بست در اختیار انگلیس قرار می‌داد توسط وثوق‌الدوله در ایران به اجرا درآورند.^۱

از نامه فروغی چنین برمی‌آید که این مذاکرات کاملاً جنبه بانندی و غیرشفاف داشته و حتی این هیأت دیپلماتیک اعزام شده به اروپا را هم در جریان نگذاشته‌اند. هم انگلیس و هم دولت ایران هیأت اعزامی را به عنوان جریانی غریبه و نامحرم به حساب می‌آوردند.

فروغی می‌نویسد: «هرچه سعی کردیم با انگلیس‌ها نزدیک شویم و آنها را رام کنیم گفتند ما در طهران با دولت ایران مشغول مذاکرات هستیم و عنقریب نتیجه حاصل می‌شود. در لندن خواستیم اقدامات کنیم، خودمان به لندن برویم گفتند دولت ایران یا باید به توسط دولت انگلیس کار خود را صورت دهد یا به کنفرانس مراجعه کند. جمع هر دو نمی‌شود و این همه به اتکاء اوضاع طهران بود. به طهران مراجعه کردیم که شما چه مذاکرات با انگلیس‌ها می‌کنید ما را مطلع کنید و در هر صورت هیئت پاریس با هیئت طهران باید به موافقت یکدیگر کار کنند جوابی نرسید و حاصل کلام اینکه امروز که شش ماه می‌گذرد که ما از تهران بیرون آمده و قریب پنج ماه است در پاریس هستیم به کلی از اوضاع مملکت و پلتیک دولت و مذاکراتی که با انگلیس کرده‌اند و می‌کنند و نتیجه‌ای که می‌خواهند بگیرند و مسلکی که در امور خارجی دارند بی‌اطلاعیم و یک کلمه دستورالعمل و ارائه طریق، نه صریحاً نه تلویحاً، نه کتاباً، نه تلگرافاً، نه مستقیماً نه به واسطه به ما نرسیده. حتی اینکه در جواب تلگراف‌های ما به سکوت می‌گذرانند».^۲

بی‌توجهی به این هیأت دیپلماتیک ایران از سوی دولت به آنجا می‌رسد که حتی از دادن هزینه‌های جاری به آنها خودداری می‌شود. «سه ماه است از رئیس‌الوزرا دو تلگراف نرسیده، استعفا می‌کنیم قبول نمی‌کنند. دو ماه است برای پول معطلیم و نسیه می‌خوریم پول نمی‌فرستند».^۳

گرچه فروغی در جریان مذاکرات قرار نمی‌گیرد اما از برخوردها و خیرهای طرفین دولت انگلیس و دولت ایران به کنه ماجرا پی می‌برد و هدف انگلیس را چنین ارزیابی می‌کند:

۱. سیروس غنی، ایران، برآمدن رضاخان، ترجمه حسن کامشاد، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۷، ص ۴۷ و ۴۸.

۲. همان، ص ۶۷.

۳. مقالات فروغی، ج ۱، ص ۶۶.

«چیزی که از تلگرافات طهران و... استنباط کرده‌ایم این است که انگلیس‌ها اوضاع تهران را مساعد و مغتنم شمرده‌اند که ترتیباتی داده شود که مملکت ایران از حیث امور سیاسی و اقتصادی زیر دست خودشان باشد. چون اوضاع دنیا و هیاهوهای ما در پاریس طوری پیش آورده که صریحاً و بر حسب ظاهر نمی‌توانند بگویند ایران را به ما واگذار کنید می‌خواهند ایرانی‌ها را وادار کنند که خودشان امور خود را به ما واگذار کنند و امیدوار هستند که این مقصود در طهران انجام بگیرد و وجود ما در پاریس محل این مقصود است... دولت ایران هم به کلی تمکین می‌کند و تسلیم است، یا می‌ترسد اقدامی بکند و خود را در عالم بی‌تکلیفی نگاه داشته و هم نمی‌داند چه بگوید»^۱.

لحن نامه که مکتوبات قلبی فروغی است از یک عرق ملی و وطن‌دوستی حکایت می‌کند که با تصویری که از فراماسون بودن و عامل انگلیس بودن او ارائه می‌شود همخوانی ندارد. لازم به یادآوری است که گفته شده فروغی قبل از سال ۱۲۹۰ به فراماسونری پیوسته است و تاریخ نگارش این نامه حدود ده سال بعد از این واقعه است.

نقد نگاه‌های تسلیم‌طلبانه

فروغی در این نامه نگاه دولتمردان مقیم تهران را به نقد کشیده و به جای رابطه منفعلانه و تسلیم‌طلبانه، نوعی دیپلوماسی فعال و هوشیاری سیاسی را برای کسب منافع ملی ایرانیان پیشنهاد می‌کند:

«با همه قدرتی که انگلیس دارد و امروز یکه مرد میدان است با ایران هیچ کاری نمی‌تواند بکند. مجبور است هر روز تکرار و تأکید کند که ما ایران را تمام و مستقل می‌خواهیم... فقط کاری که انگلیس می‌تواند بکند همین است که خود ما ایرانی‌ها را به جان هم انداخته پوست یکدیگر را بکنیم و هیچ کاری نکنیم و متصل به او التماس کنیم که بیا فکری برای ما بکن. البته من می‌گویم ایرانی‌ها با انگلیس نباید عداوت بورزند، برعکس عقیده من این است که نهایت جد را باید داشته باشیم که با انگلیس دوست باشیم و در عالم دوستی از او استفاده هم بکنیم. انگلیس هم در ایران منافی دارد، نمی‌توان آن را منکر شد و صمیمانه باید آن را رعایت کرد. اما این همه مستلزم آن نیست که ایران در مقابل انگلیس کالمیت بین یدی الغسال باشد»^۲.

در آن سال‌ها اعتقاد برخی دولتمردان بر این بود که اگر با انگلیس مخالفت کنیم و همه شرایط آنها را نپذیریم ما را از بین می‌برند. فروغی در این زمینه می‌کوشد با منطق و

۲. همان، ص ۷۴ و ۷۵.

۱. همان، ص ۶۷.

استدلال ضعف این تفکر را نشان دهد:

«می‌گویند اگر خلاف میل انگلیس رفتار کنیم فرضاً اعمال قوه قهریه نکند اعمال نفوذ و دسیسه می‌کند. ملت را منقلب ساخته اسباب تجزیه آن را فراهم می‌کند. اگر کسی نمی‌گوید خلاف میل انگلیس رفتار نکنید فقط مطلب در حد تسلیم نسبت به انگلیس است که لازم نیست ما خودمان برویم و به او التماس کنیم که بیا قلاده به گردن ما بگذارد. ثانیاً آیا حقیقتاً انگلیس می‌خواهد و می‌تواند این اندازه اعمال نفوذ و دسیسه نماید؟ بعد از آنکه بخواهد بکند آیا اگر قدری جدیت و صمیمیت باشد می‌تواند در اعمال نفوذ دسیسه کاملاً موفق شود؟ بعد از همه اینها آنچه از او احتراز می‌کنید آیا بدتر از آن چیزی است که به آن اقبال دارید؟»^۱

راه‌هایی، وجود «ما»

اما فروغی ضمن نقد این افکار، خود چاره اساسی‌ری‌هایی از وضعیت اسف‌بار زمان را نیز مطرح می‌کند، وی نامه مزبور را با این عبارت به پایان می‌رساند و سخن آخر خود را به دوستانش می‌گوید:

«ایران اول باید وجود پیدا کند تا بر وجودش اثر مترتب شود. وجود داشتن ایران وجود افکار عامه است. وجود افکار عامه بسته به این است که جماعتی ولو قلیل باشند، از روی بی‌غرضی در خیر مملکت کار بکنند و متفق باشند. اما افسوس، بس گفتم زبان من فرسود».^۲

این پاراگراف کوتاه جان‌کلام فروغی است که نشان می‌دهد بارها و بارها به دوستان و نزدیکان گفته اما کمتر پاسخ مثبتی شنیده است. اینکه ایران وجود پیدا کند و چیزی به نام افکار عمومی وجود داشته و به بازی گرفته شود، آیا جز پایه‌های اولیه استقلال و آزادی و دموکراسی در یک کشور است؟ اما نکته جالب اینجاست که این نظریه را نه یک رجل مبارز سیاسی و مخالف حکومت بلکه یک دولتمرد می‌گوید.

فروغی در نامه خصوصی دیگری که برای محمود وصال (وقار السلطنه) در ۱۷ دسامبر ۱۹۱۹ از پاریس نوشته ضمن تشریح اوضاع اروپا که در حال دگرگونی و التهاب است به اوضاع ایران اشاره کرده و از اینکه عرق ملی و همبستگی ملی در ایران وجود ندارد شکوه دارد و عقد قرارداد ۱۹۱۹ را آسیب‌شناسی می‌کند:

«به عقیده بنده ما هیچ کار نباید بکنیم جز اینکه خودمان را درست بکنیم. عجالتاً "ما"



● مهدی غنی

در کار نیست. ما نیستیم. ما وجود نداریم و فقط همین عیب را داریم. یعنی عدم صرف هستیم که بدتر از وجود ناقص است. ... ملت ایران اگر وجود داشت، اگر در ایران افکار عامه موثر بود آیا دولت ایران جرأت می‌کرد این قرارداد اخیر را با انگلیس ببندد؟ آیا دولت انگلیس جرأت می‌کرد چنین ترتیبی را به دولت ایران تحمیل کند؟^۱

در همین نامه به مخالفت مدرس و همراهانش با قرارداد ۱۹۱۹ اشاره می‌کند و ضمن تأیید آن با نگاه به آینده باز هم بر ضرورت همبستگی ملی تأکید می‌ورزد. «می‌شنوم علما در طهران بر ضد قرارداد کاغذ مهر می‌کنند و افکار در هیجان است. اینها همه صحیح اما چه می‌خواهند بکنند؟ فرض می‌کنیم قرارداد باطل شد. بعد از آن چه می‌کنیم. برای زندگی خود چه فکری کرده‌ایم؟ چه طرحی ریخته‌ایم؟ کارهای خودمان را به که می‌سپاریم؟ چه اشخاصی بر سر کار می‌آوریم؟... کار دنیا شوخی نیست، جدیت می‌خواهد، عقل می‌خواهد، دلسوزی برای مملکت می‌خواهد. اگر این چیزها در ما نیست باید آن را فراهم کرد و وقتی که این صفات جمع شد آن وقت به کار کردن مشغول شد. تا وقتی که جماعتی بالنسبه مهم با طرح عاقلانه و جدیت تامه در مملکت متفقاً در صدد اصلاح کار نباشند هیچ کار نخواهد شد و روز به روز بدتر می‌شود».^۲

«اگر مردم مملکت خودشان در صدد اصلاح کار و متناسب ساختن اوضاع خویش با کیفیات خارجی نباشند قهراً در تحت هدایت دیگران خواهیم بود. انگلیس نباشد امریکا خواهد بود یا مملکت دیگر. تصور نکنید با این فسادى که در ما هست اگر از امریکا استمداد کنیم بهتر از انگلیس است. هر کس باشد باید اختیارات را از ما سلب کند و به اراده خود عمل نماید. در آن صورت که ما استقلال را از دست داده باشیم مرا چه ابن یامین چه یهودا»^۱.

«نتیجه‌ای که از این مقدمات می‌خواهم بگیرم اینست که باید کاری کرد که ملت ایران ملت شود و لیاقت پیدا کند والا زبردست شدنش حتمی است. زبردست ترک [منظور عثمانی] نشود زبردست عرب می‌شود و اوضاعی که امروز در ملت ایران می‌بینم جای بسی نگرانی است. افراد مردم ایران مطلقاً یک منظور و مطلوب دارند و آن پول است و برای تحصیل پول از هر طبقه و جماعت و صنف باشند گذشته از دزدی و مسخرگی و هیزی فقط یک راه پیش گرفته‌اند که به اسامی مختلف آتربیک بازی و حقه‌بازی و تملق و هوچیگری و شارلاتانی و غیره خوانده می‌شود و اسم جامع آن بی‌حقیقتی است و از این جهت است که ایرانی‌ها هیچ وقت با هم اتحاد و اتفاق نمی‌کنند و...»^۲

«اگر برسید چه باید کرد و چاره چیست بی‌تأمل عرض می‌کنم باید ملت را تربیت کرد... اما تربیت ملت قسمت مهمی از آن البته به نشر معارف است... مهمتر از اینها آنست که فکری برای تقویت مایه اخلاقی ملت بشود.»^۳

این تحلیل از وضعیت جامعه ایرانی آنقدر عینی و واقعی بود که بعد از گذشت چند دهه هنوز کارکرد خود را از دست نداده است. آنچه فروغی به عنوان اساس درد می‌شناسد هنوز درمان نیافته است. هنوز آن «ما»یی که او می‌گوید هویت واقعی نیافته و نتوانسته بر کرسی بنشیند. هنوز آن اتحاد و اتفاق که او برای استقلال و منافع ملی لازم می‌دانست بروز و ظهور نیافته است. آیا انقلابیون، آزادیخواهان، میهن‌دوستان و روشنفکران در این چند دهه گذشته هدفی غیر از این داشتند؟ کوشش همه بر این بود که به ملت بفهمانند که خود باید سرنوشت خویش را بسازد و به هویت و اصالت خویش متکی باشد. فروغی هم آن زمان چاره کار را در تربیت ملت می‌داند. اما این مهم چگونه به عمل درمی‌آید و فروغی خود در این زمینه چه کرد موضوعی است در خور تأمل و مورد اختلاف.

۲. همان، ص ۶۸.

۱. همان، ص ۷۷.

۳. همان، ص ۶۹ و ۷۰.

بی‌حقیقتی مردم، فقدان هویت ملی

این جمع‌بندی فروغی از جامعه ایرانی و علت عقب‌ماندگی آن تنها مربوط به سال‌های جوانی و سال‌های جنگ جهانی اول نیست. وی همواره این تحلیل را داشته است. چند سال بعد از به تخت نشستن رضاشاه نیز در نامه‌ای که با عنوان «تأثیر رفتار شاه در تربیت ایرانی» منتشر شده، بار دیگر همان جمع‌بندی را تکرار کرده است.^۱

او ضمن برشمردن تهدیدات خارجی که متوجه تمامیت ارضی و استقلال ایران است، عامل اصلی پیشرفت یا شکست کشور را در وضعیت ملت جستجو می‌کند. فروغی این ایده خود را چنین توضیح می‌دهد. «این نگرانی‌های من بجا باشد یا نباشد یک مطلب مسلم است که هیچ ملتی بدون لیاقت و قابلیت دوام نمی‌کند و اقل مسائل این است که استقلال ظاهری یا معنوی خود را از دست می‌دهد... هر قومی که خود را لایق و مستعد می‌سازد مخدوم می‌شود و ملت بی‌لیاقت خادم خواهد بود. چنانکه افراد مردم به حسب استعداد و لیاقت بعضی آقا و جماعتی نوکرنند و چون این ترتیب طبیعی و مقرون به عدالت است چاره هم ندارد».

فروغی با بیان این اصل کلی به اوضاع داخلی کشور می‌پردازد. «باید کاری کرد که ملت ایران ملت شود و لیاقت پیدا کند والا زبردست شدنش حتمی است. زبردست ترک نشود، زبردست عرب می‌شود و اوضاعی که امروز در ملت ایران می‌بینیم جای بسی نگرانی است».

این نگرانی فروغی به موقعیت فرهنگی و اخلاقی آن روز مردم ایران برمی‌گردد. او نسبت به مردم دیدگاهی بدبینانه دارد و تصویر سیاسی از وضعیت جامعه ارائه می‌دهد که نام آن را بی‌حقیقتی گذاشته است. «افراد مردم ایران مطلقاً یک منظور و مطلوب دارند و آن پول است و برای تحصیل پول از هر طبقه و جماعت و صنف باشند گذشته از دزدی و مسخرگی و هیزی فقط یک راه پیش گرفته‌اند که به اسامی مختلف آنتریگ بازی و حقه‌بازی و تملق و هوچیگری و شارلاتانی و غیره خوانده می‌شود و اسم جامع آن بی‌حقیقتی است و از این جهت است که ایرانی‌ها هیچ وقت با هم اتحاد و اتفاق نمی‌کنند و شما که از اوضاع گذشته و حال دنیا خبر دارید می‌دانید که هیچ وقت بی‌حقیقتی و نفاق هیچ قومی را به جایی نرسانده و هر وقت هر ملتی به مقامی رسیده امری معنوی را در نظر داشته و حقیقت‌طلبی و فداکاری و همت و غیرت و شهامت او را به حرکت آورده و

۱. مقالات فروغی، جلد دوم، انتشارات طوس، به کوشش محسن باقرزاده، زمستان ۷۸.

به اتفاق و اتحاد مطلوب خویش را حاصل نموده است.^۱

راه برون رفت

تفاوت فروغی با روشنفکرانی که تنها به بیان درد و نقاط ضعف بسنده می‌کنند در جستجوی درمان دردهاست. او برای رفع نگرانی از شرایط زمانه راه چاره را در تربیت مردم و آگاه کردن آنها می‌بیند. اما تک ساحتی نبودن شخصیت فروغی در این جا هم خود را نشان می‌دهد. چنانکه همپای مسائل تربیتی و فرهنگی به عوامل اقتصادی و سیاسی نیز توجه دارد اما عامل فرهنگ و تربیت را مقدم می‌داند. «اگر بپرسید چه باید کرد و چاره چیست بی‌تأمل عرض می‌کنم باید ملت را تربیت کرد. البته اهمیت تنظیم مالیه و تقویت قشون و ترقی اقتصادیات را از نظر نباید دور داشت. چه همان طور که مادیات به تنهایی برای ارتقای یک ملت کفایت نمی‌کند معنویات هم به تنهایی کافی نیست ولیکن باید دانست که تا ملت تربیت نشود، هرچه سعی در ترقی مادیات آن کنند به جایی نمی‌رسد و هیناً مانند احوال پدرهایی است که برای اولاد خود مال و دولت فراوان به ارث می‌گذارند و آنها را تربیت نمی‌کنند. چه بسیار دیده‌ایم که آن اموال را فرزندان ناقابل به اندک زمانی به باد می‌دهند».

برای تربیت مردم و نجات آنها از انحطاط فرهنگی، کار فرهنگی آموزشی را به یک طریقه خاص منحصر نکرده و روش‌های گوناگون را مد نظر دارد. «اما تربیت ملت قسمت مهمی از آن البته به نشر معارف است به وسایلی که دائماً گفته می‌شود: تکثیر و تأسیس مدارس و مؤسسات و مجامع و مجلات علمی و ادبی و صنعتی، ترجمه و تألیف و طبع کتب مفیده، طلبیدن معلمین خارجی، فرستادن جوان‌های مستعد به خارجه، تشویق و تجلیل ارباب کمال و قس علی‌ذلک و یقین است که در این باب مسامحه جایز نیست».^۲

اگر نام فروغی سیاستمدار را از این جمع‌بندی و ریشه‌یابی برمی‌داشتیم بی‌گمان از این جملات سیمای یک مصلح اجتماعی و روشنفکر به ذهن خواننده خطور می‌کرد که در پی آسیب‌شناسی مشکلات اجتماعی به این جمع‌بندی رسیده است. اما از این گذشته نظریات بعدی فروغی از فرنگ برگشته در فضای تجددمآب آن روزگار عجیب‌تر است؛ سخن گفتن از اخلاق و لزوم تزکیه جامعه که معمولاً عارفان و زاهدان از آن سخن می‌گویند. «مهمتر از اینها آنست که فکری برای تقویت مایه اخلاقی ملت بشود. در این



● رضاشاه و ولیمهد (محمد رضا پهلوی) در نخت جمشید

دوره وقتی که ما از اخلاق سخن می‌گوییم رندان در دل استهزا می‌کنند و حتی به زبان می‌آورند و اگر بخواهند به مقبولیت حرف بزنند می‌گویند اینها صوفی و درویش یا موهوم‌پرست‌اند و رضای خاطر خدا و پیغمبر را در نظر دارند، آخرت را می‌خواهند و از بهشت و دوزخ می‌ترسند.... چنین نیست. رضای خاطر خدا و پیغمبر لازم باشد یا نباشد موضوع دیگری است و این حرف‌های ما برای آخرت نیست، صرف مصلحت دنیوی خود را در نظر داریم و در این باب هیچ کس از جهت فرنگی‌مایی و تجدیدی‌به‌من نمی‌رسد... طول نمی‌دهم مقصود اینست که امروز ملت ایران نه خداپرست است، نه وطن‌دوست، نه آزادی‌خواه نه شرافت‌طلب، نه دنبال مآنوس، نه طالب هنر، نه جوایب معرفت، باید کاری کرد که مردم از شارلاتانی و هوچیگری و آتتریک بازی مأیوس شوند و دست بردارند، در آن صورت متوجه کار و هنر و کمال می‌شوند، همت و غیرت پیدا می‌کنند، حقیقت طلب می‌شوند.^۱

مردم شاه را تربیت می‌کنند یا...

آسیب‌شناسی فروغی از جامعه آن روز، تلاش‌های فرهنگی و ادبی و علمی وی را

کاملاً تبیین کرده و توجیه می‌کند. تاریخ فلسفه او و ترجمه‌های او و کارهای مطبوعاتی و مدرسه‌سازی و ریاست مدرسه سیاسی و دانشکده حقوق و تصحیح و تدوین دیوان شعرای قدیمی و... همه در راستای تربیت مردم جامعه است. اما شرکت او در قدرت و نزدیک شدن به نوک هرم قدرت در کجای جمع‌بندی و آسیب‌شناسی او می‌گنجد. این پرسشی است که در جمع‌بندی او پاسخ خود را می‌یابد. او لازمه حل مشکل اخلاقی جامعه را داشتن یک الگو و مدل قابل تأسی و تقلید می‌شمرد و این الگو را در رأس قدرت می‌یابد. «از حسن اتفاق این قسمت از تربیت ملت که از همه مشکل‌تر و مهم‌تر است وسیله‌اش به دست ما آمده و باید مغتنم بشماریم و آن وجود... است. مردم دنیا خاصه اهل ایران همیشه نظر به مقامات عالیه داشته و کلام معروف صحیح است که الناس علی دین ملوکهم و البته چون مقام شخص پادشاه از سایر مقامات عالی‌تر است نظر توجه عامه به او از همه بیشتر است»^۱.

اگر بپذیریم که فروغی در بخش اول چه باید کرد خود موفق بوده و کوشش‌هایش در راه آشنایی جامعه ایرانی با دانش‌های نوین و دستاوردهای بشری تا حدی به ثمر نشست است اما در بخش دوم نظریه او بطلان خود را در عمل نشان داد. او که می‌خواست فرهنگ و اخلاق جامعه را از طریق هرم قدرت اصلاح کند، بر این باور بود که با تأسی مردم به شاه مقتدر پهلوی در آنها تحول ایجاد می‌شود.

او ویژگی شاه را که مردم باید از وی پیروی کنند چنین توضیح می‌دهد. «پادشاه مملکت... به ارباب هنر و کمال و مردمان درست و با حقیقت نظر توجه دارد و از شارلاتانها و هوجی‌ها و آتریگان‌ها و متقلبین بیزار و متنفر است و این فقره قوی‌ترین عامل ترقی اخلاقی ملت و نجات‌دهنده مملکت خواهد بود»^۲.

در اینکه مردم از حاکم تأثیر می‌گیرند و فساد و اصلاح نظام می‌تواند در خلیقات و فرهنگ و رفتار مردم اثرگذار باشد تردیدی نیست. حتی تعبیر «الناس علی دین ملوکهم» به عنوان توصیف وضعیت جاری، و بیان اثرپذیری ناخودآگاه مردم از حکومت را شاید با کمی مسامحه بتوان درست دانست. اما خطاست که از آن عبارت نتیجه بگیریم که راه درست و یا درمان دردها همواره در اینست که مردمان ملوک و حاکمان را سرمشق و معلم خود گیرند. کما اینکه تجربه عملی پدر و پسر در رژیم پهلوی نشان داد که قدرت نمی‌تواند معلم خوبی برای مردم باشد. بلکه این مردمندها که باید ناظر و هدایتگر قدرت باشند. سازوکار قدرت چنان است که حتی معلم خوب را هم می‌تواند به بیراهه بکشاند.

فروزی گرچه خود تاج بر سر رضاخان گذاشته بود در عمل به جایی رسید که پس از وقایع سال ۱۳۱۴ مجبور شد کناره گرفته و رضاخان دیکتاتور را به خود واگذارد و در شش سال خانه‌نشینی خود هیچ دیداری با او نداشته باشد. در شهریور ۲۰ هم زمانی پذیرفت که بار دیگر وارد قدرت شود که رضاخان کناره بگیرد. طبعاً هیچ تضمینی نبود که فرزند رضاخان نیز در عمل به وضعی بدتر از پدرش دچار نشود. تاریخ بار دیگر نشان داد که این رأس هرم قدرت و شاه نبود که مردم را به راه راست برگرداند، بلکه این مردم بودند که در طول ۲۵ سال حکومت محمدرضا بارها به او هشدار دادند و اعتراض کردند و او نشنید و سرانجام دست به تنبیه او زدند. تجربه بشری نشان می‌دهد که این مردمند که هرم قدرت را اصلاح می‌کنند و در لایه لایه حاکمیت تغییر و تحول و اخلاق را تسری می‌دهند. بنابراین دل بستن به اصلاحات متکی به شاه و قدرت راه به جایی نمی‌برد. اما فروزی خود زنده نماند که عملکرد شاه جوان پهلوی را ببیند و در تئوری خود تجدید نظر کند. وی در ۵ آذر ۱۳۲۱ هنگامی که وزیر دربار بود با عارضه قلبی درگذشت.



ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

منتشر شد :

فرهنگها و تمدنها، بر خورد یا گفتگو؟

(بررسی انتقادی اندیشه‌های هانتینگتون)

محمد صادقی

انتشارات اطلاعات - تلفن دفتر توزیع و فروش ۲۹۹۹۳۲۴۲